

آیاریویت « ولدنی ابوبکر مرتین » از قول امام صادق علیه السلام صحت دارد ؟

سوال کنندگان : علی سعیدی و ناصر خوشنویس

پاسخ :

یکی از دلایلی که علمای اهل تسنن برای اثبات حسن روابط میان اهل بیت علیهم السلام و خلفای سه گانه استدلال می کنند و با استفاده از آن موضع شیعیان در برابر خلفا را مورد انتقاد قرار می دهند ، روایتی است معروف به « ولدنی ابوبکر مرتین » که از قول امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کنند . ما در این جا به صورت مختصر سند و نیز دلالت این روایت را از مصادر شیعه و سنی مورد بررسی قرار داده و در نهایت قضاوت را بر عهده خوانندگان عزیز قرار می دهیم .

بررسی سند روایت در کتاب های شیعه :

این روایت را هیچیک از علمای شیعه نقل نکرده اند ، تنها مرحوم ابو الفتح اربلی در کتاب کشف الغمه آن را از عبد العزیز بن اخضر جنابذی که سنی حنفی است نقل کرده .

وقال الحافظ عبد العزیز بن الأخضر الجنابذی رحمه الله أبو عبد الله جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام الصادق وأمه أم فروة واسمها قريبة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق رضي الله عنه وأمها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر الصديق ولذلك قال جعفر عليه السلام ولقد ولدني أبو بكر مرتين .

کشف الغمة ، ج 2 ، ص 374 .

حافظ عبد العزیز جنابذی گفته است: ابو عبد الله جعفر بن محمد ، مادرش ام فروه از طرفی دختر قاسم بن محمد بن ابو بکر است و از طرف دیگر مادرش اسماء ، دختر عبد الرحمان بن ابوبکر است و از این روی امام صادق فرموده: ابوبکر دو بار مرا به دنیا آورده یعنی از دو طرف نسب من به ابو بکر می رسد.

اولاً : حافظ عبد العزیز جنابذی متوفای 611 است و امام صادق علیه السلام در سال 148 هجری به شهادت رسیده است بین این دو فاصله زیادی وجود دارد . پس روایت مرسله است و روایت مرسل ارزشی برای استدلال ندارد .

ثانیاً : این شخص سنی مذهب است ؛ چنانچه ذهبی در سیر اعلام النبلاء در باره وی می نویسد :

ابن الأخضر * الامام العالم المحدث الحافظ ... قال ابن النجار : ... وما رأيت في شيوخنا مثله في كثرة مسموعاته ، وحسن أصوله ...

سیر اعلام النبلاء - الذهبي - ج 22 - ص 31 .

بهترین شاهد بر سنی بودن این شخص ، استفاده از کلمه « صدیق » برای ابوبکر است ؛ در حالیکه همه شیعیان میدانند که این لقب از القاب اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است . مابین مطلب را در این آدرس بصورت کامل بررسی کرده ایم .

چه کسی به ابوبکر لقب « صدیق » و به عمر لقب « فاروق » را داد ؟

از این رو ، این روایت از نظر شیعیان ارزشی ندارد . اگر اهل سنت بخواهند مطلبی را برای شیعیان بیان کنند ، باید به روایتی استناد کنند که از طریق روایت شیعه به سند صحیح نقل شده باشد.

معنی ندارد که بر اساس روایتی که شیعه قبول ندارد ، بخواهند علیه آن ها استدلال کنند . ابن حزم اندلسی که خود از دانشمندان بنام اهل سنت و از مخالفین سر سخت شیعیان است در این باره می نویسد :

لا معني لاحتجاجنا عليهم برواياتنا ، فهم لا يصدقونها ، ولا معني لاحتجاجهم علينا برواياتهم فنحن لا نصدقها ، وإنما يجب أن يحتج الخصوم بعضهم علي بعض بما يصدقّه الذي تقام عليه الحجّة به .

معنا ندارد که ما علیه شیعیان به روایات خودمان استدلال کنیم ؛ در حالی که آنها قبول ندارند و نیز معنا ندارد که آن ها به روایات خودشان علیه ما استناد کنند ؛ در حالی که ما آن روایات را قبول نداریم . از این رو لازم است که در برابر خصم به چیزی استناد شود که او قبول دارد و برای او حجت است .

بررسی سند روایت در کتاب های اهل سنت :

این روایت حتی در کتاب های خود اهل سنت نیز سند درستی ندارد و تمام سند های آن بدون استثناء طبق قواعد رجالی اهل سنت بی اعتبار هستند ؛ ولی متأسفانه علمای اهل سنت بدون توجه به سند روایت و از آن جایی که بحث فضائل خلفا در میان است ، با چشمان بسته روایات را نقل و بعد از آن به تاخت و تاز علیه شیعه می پردازند .

ذهبی ، رجالی مشهور اهل سنت بعد از نقل این روایت ، بدون این که سندی برای آن ذکر کند ، می نویسد :
وكان يغضب من الرافضة ، ويمقتهم إذا علم أنهم يتعرضون لجده أبي بكر ظاهرا وباطنا . هذا لا ريب فيه ، ولكن الرافضة قوم جهلة ، قد هوي بهم الهوي في الهاوية فبعدا لهم .

سير أعلام النبلاء - الذهبي - ج 6 - ص 255 .

امام صادق از دست رافضه ناراحت بود و اگر می دید که آن ها ؛ چه در ظاهر و چه در باطن متعرض جدش ابوبکر می شوند ، دشمن آن ها می شد . ولی رافضه قومی جاهل هستند ...

اما وقتی روایاتی در فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند با این که خودش تصریح می کند سند روایت صحیح است ، قلبش را شاهد می گیرد که این روایت باطل است !
همانند روایتی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند که فرمود :
عدوك يا علي عدوي ، وعدوي عدو الله .

یا علی دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداوند است.

ذهبی هیچ دلیلی از نظر رجالی بر ضعف این روایت نمی یابد ولی می نویسد :
يشهد القلب أنه باطل .

قلب من شهادت می دهد که این روایت باطل است

میزان الاعتدال ، ج 1 ، ص 82 ، ترجمة أحمد بن الأزهر النيسابوري .

معلوم می شود که یکی از ملاکهای صحت و سقم روایت، شهادت قلب آقای ذهبی است

سند اول :

مهمترین سندی که برای این روایت می توان یافت ، سندی است که مزنی در تهذیب الکمال نقل کرده است :
أخبرنا بذلك أبو الفرج عبد الرحمان بن أبي عمر محمد بن أحمد بن محمد بن قدامة المقدسي بدمشق ، وأبو الذكاء عبد المنعم بن يحيى بن إبراهيم الزهري بالمسجد الأقصى ، وأبو بكر محمد بن إسماعيل بن عبد الله بن الأنماطي الأنصاري بالقاهرة ، وأبو بكر عبد الله بن أحمد بن إسماعيل بن فارس التميمي بالإسكندرية ، قالوا : أخبرنا أبو البركات داود بن أحمد بن محمد بن ملاعب البغدادي بدمشق ، قال : أخبرنا القاضي أبو الفضل محمد بن عمر بن يوسف الأرموي ببغداد ، قال : أخبرنا الشريف أبو الغنائم عبد الصمد بن علي بن محمد بن الحسن ابن المأمون ، قال : أخبرنا الحافظ أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد ابن مهدي الدارقطني ، قال : حدثنا يعقوب بن إبراهيم البزاز ، قال : حدثنا الحسن بن عرفة ، قال : حدثنا محمد بن فضيل

وبه [الإسناد السابق] قال : أخبرنا الدارقطني ، قال : حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن إسماعيل الأدمي ، قال : حدثنا محمد بن الحسين الحنيني ، قال : حدثنا عبد العزيز بن محمد الأزدي ، قال : حدثنا حفص بن غياث ، قال : سمعت جعفر بن محمد يقول : ما أرجو من شفاعة علي شيئاً إلا وأنا أرجو من شفاعة أبي بكر مثله ، ولقد ولدني مرتين .

تهذيب الكمال - المزي - ج 5 - ص 81 - 82 .

چیزی از شفاعت علي (علیه السلام) امید ندارم ، مگر این که مثل همان را از ابوبکر امید دارم ، به درستی که ابوبکر مرا دو بار به دنیا آورده است ! .

اولاً در سلسله سند این روایت چندین راوی مجهول و ضعیف وجود دارد ؛ از جمله :

1. أبو البركات داود بن أحمد بن محمد بن ملاعب البغدادي : وي مجهول است ؛ چنانچه ذهبی در تاریخ اسلام ، ج 44 ، ص 287 و صفدی در الوافی بالوفیات ، ج 13 ، ص 286 نام وی را ذکر کرده ؛ اما هیچ گونه جرح و تعدیلی نیاورده اند .

2. عبد الصمد بن علي بن محمد . وي نیز مجهول است ؛ چنانچه خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ، ج 11 ص 46 نامش را آورده ؛ ولي هیچ مدح و ذمی در باره اش نقل نکرده است .

3. احمد بن محمد بن إسماعيل الأدمي ، مجهول است .

4. عبد العزيز بن محمد الأزدي . نمازی در مستدرکات علم الرجال ، ج 4 ، ص 445 ، شماره 7909 نام وی را ذکر و تصریح می کند که مجهول است .

5. حفص بن غياث : سليمان بن خلف الباجي از علمای اهل سنت در باره وی می نویسد :

قال علي بن المديني: أحاديث حفص وحاتم بن وردان عن جعفر بن محمد منكراً .

التعديل والتجريح - سليمان بن خلف الباجي - ج 1 - ص 513 .

علي بن مديني گفته است : احاديث حفص و حاتم بن وردان از جعفر بن محمد (عليهما السلام) غير قابل قبول است .

و مبارکفوري در باره وی می نویسد :

وحفص بن غياث ساء حفظه في الآخر، صرح به الحافظ في مقدمة الفتح وقال الذهبي في الميزان قال أبو زرعة ساء حفظه بعد ما استقضي .

تحفة الأحوزي - المبارکفوري - ج 2 - ص 124 .

حفص بن غياث در اواخر عمرش ، حافظه اش ضعیف شده بود . حافظ (ابن حجر) در مقدمه فتح الباری به آن تصریح کرده است . ذهبی در المیزان گفته که ابوزرعه گفته : حفص بن غياث بعد از آن که قاضی شد ، حافظ ه اش ضعیف شد .

و نیز ذهبی در میزان الاعتدال در باره وی می نویسد :

وقال داود بن رشيد : حفص بن غياث كثير الغلط .

داود بن رشيد گفته : حفص بن غياث ، اشتباهاتش زياد بود .

و در ادامه می گوید :

وقال أبو زرعة : ساء حفظه بعد ما استقضي .

ابو زرعه گفته : حفص بن غياث بعد از قاضی شدنش ، حافظه اش ضعیف شد .

وقتي در سلسله سند يك روايت چهار نفر مجهول و شخصي همچون حفص بن غياث وجود داشته باشد ، چگونه می توان به آن اعتماد کرد .

سند دوم :

أخبرنا أبو القاسم إسماعيل بن محمد بن الفضل أنا أبو منصور بن شكرويه أنا أبو بكر بن مردويه أنا أبو بكر الشافعي أنا معاذ

بن المثنی نا مسدد نا یحیی عن جعفر بن محمد قال تالته لحدثنی ابي أن علیا دخل علی عمر وهو مسجی بثوبه فأثنی علیه وقال ما أحد من أهل الأرض ألقى الله بما فی صحیفته أحب إلی من المسجی بثوبه قال یحیی ثم ذکر جعفر أبا بکر وأثنی علیه وقال ولدنی مرتین .

تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج 44 - ص 453 - 454 .

یحیی از جعفر بن محمد (علیهما السلام) نقل کرده است که فرمود : سوگند به خدا که پدرم نقل کرد که علی (علیه السلام) بر عمر وارد شد در حالی که (عمر) خود را در لباسش پیچیده بود ، امام بر او درود فرستاد و فرمود : احدی از اهل زمین که خداوند به خاطر آن چه در صحیفه اش گذاشته است ، در نزد من از این کس که خود را در لباسش پیچیده است ، محبوب تر نیست . سپس یحیی گفت که جعفر (علیه السلام) از ابوبکر یاد کرد و بر او درود فرستاد و فرمود : ابوبکر مرا دو بار به دنیا آورده است .

درسند این روایت اسماعیل بن محمد بن الفضل وجود دارد که ابن عساکر روایت را از وی نقل میکند. ذهبی در باره وی مینویسد: وکان ابن عساکر لما رأی إسماعیل بن محمد وقد کبر ونقص حفظه .

وقتی ابن عساکر اسماعیل را دید ، اسماعیل پیر شده و حافظه اش خوب کار نمی کرد .

با این حال چگونه می توان به نقل ابن عساکر از این شخص اعتماد کرد .

و نیز نوشته است :

قال أبو سعد : ... ورأیته وقد ضعف ، وساء حفظه .

من در حالی او را دیدم که از جهت روایی ضعیف شده بود و حافظه اش خوب کار نمی کرد .

سیر اعلام النبلاء ، ج 20 ، ص 86 .

و نیز در سند آن معاذ بن المثنی وجود دارد که محمد بن ابي یعلی در طبقات الحنابلہ و ابراهیم بن مصلح در المقصد الأرشد در باره وی می نویسند :

قال أحمد بن حنبل هو رجل سوء ساقط العدالة .

احمد بن حنبل گفته است: وی آدم بد و فاقد عدالت است .

المقصد الأرشد فی ذکر اصحاب الامام احمد ، ابراهیم بن مصلح ، ج 3 ، ص 35 و طبقات الحنابلہ ، محمد بن ابي یعلی ، ج 1 ، ص 399 .

سند سوم :

وقال حفص بن غیاث : سمعت جعفر بن محمد یقول : ما أرجو من شفاعة علی شیئا إلا وأنا أرجو من شفاعة ابي بکر مثله . لقد ولدنی مرتین .

حفص بن غیاث می گوید: جعفر بن محمد فرمود: آن چه را از شفاعت جدم علی علیه السلام انتظار دارم، مثل همان را از شفاعت ابوبکر نیز انتظار دارم .

سیر اعلام النبلاء - الذهبی - ج 6 - ص 259 .

اولاً : روایت مرسل است و سلسله سند تا حفص بن غیاث نقل نشده است ، شاید سلسله سند همان باشد که مزی نقل کرده است که در آن صورت همان اشکالات را خواهد داشت .

ثانیاً : همان طور که نقل کردیم ، حفص بن غیاث کثیر الغلط و کم حافظه بوده و روایات او از امام صادق منکر و غیر قابل قبول است .

البته برخی از علمای اهل سنت و به ویژه ذهبی و ابن حجر در کتاب های مختلف، این روایت را نقل کرده اند ولی هیچ یک

سندی برای آن ذکر نکرده اند .

بنابراین تمامی سند های این روایت ، ارزشی برای استدلال ندارند و نمی توان به آن اعتماد کرد .

تحریف روایت :

ذهبی ، اصل روایت را در سیر اعلام النبلاء ، ج 6 - ص 259 این گونه نقل می کند : « ... لقد ولدني مرتين » ؛ در حالی که در جاهای دیگر و از جمله چهار صفحه پایین تر از آن ، کلمه «صدیق» را اضافه کرده و روایت را این گونه تحریف می کند :
فكان يقول : ولدني الصديق مرتين .

الكاشف في معرفة من له رواية في كتب الستة - الذهبي - ج 1 - ص 295 و تذكرة الحفاظ - الذهبي - ج 1 - ص 166 و سیر
أعلام النبلاء - الذهبي - ج 6 - ص 255 و تاریخ الإسلام - الذهبي - ج 9 - ص 88 .

چگونه ممکن است امام صادق علیه السلام از کلمه «صدیق» برای ابوبکر استفاده کند ؛ در حالی که همه می دانند این لقب از القاب مخصوص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است . ما این مطلب را در جای دیگر ثابت کرده ایم .

مناقشه در دلالت روایت :

همان طور که گذشت ، مزی در تهذیب الکمال و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسند :

حدثنا حفص بن غياث ، قال : سمعت جعفر بن محمد يقول : ما أرجو من شفاعة علي شيئا إلا وأنا أرجو من شفاعة أبي بكر مثله ، ولقد ولدني مرتين

شهاد نور الله تستری در جواب این مطلب می نویسد :

أقول : يدل علي كذب هذا الخبر أن صاحب الشفاعة العظمي هو جده صلي الله عليه وآله فلا يليق به عليه السلام نسيان شفاعة جده صلي الله عليه وآله وإظهار رجاء شفاعة غيره سيما أبو بكر الذي لا شافع له ولا حميم يوم لا ينفع مال ولا بنون ، إلا من أتى الله بقلب سليم ، اللهم إلا أن قصد به مجرد التقية فافهم .

وأما قوله عليه السلام " ولقد ولدني مرتين " فبيان للواقع لا للافتخار به كيف وقد مر الاتفاق علي أن قوم أبي بكر أرذل طوائف قريش وقد وقع التصريح به من أبي سفيان كما مر وقال علي عليه السلام في شأن محمد بن أبي بكر " إنه ولد نجيب من أهل بيت سوء " فتدبر .

الصوارم المهرقة - الشهيد نور الله تستري - ص 241 - 242 .

دلیل بر دروغ بودن این خبر همین بس که صاحب شفاعت کبری ، جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است ، پس سزاوار نیست که آن حضرت شفاعت جدش را فراموش کرده باشد و اظهار امید به شفاعت غیر کرده باشد . به ویژه ابوبکر که خودش در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد ، شفاعت کننده و حمایت کننده ای ندارد ؛ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید ! .

مگر این که هدف امام صادق علیه السلام از بیان این جملات فقط تقیه باشد .

اما این که آن حضرت فرموده : " ابوبکر مرا دو بار به دنیا آورده " واقع را بیان می کند نه این که افتخار کند ، زیرا پیش از این گفتیم که قبيله ابوبکر ، پست ترین قبيله قريش بوده است ؛ و ابو سفيان هم به این مطلب تصريح کرده است . و نیز علی علیه السلام در شأن محمد بن ابی بکر فرموده : او فرزندی نجیب از خانواده ای بد است که این سخنان پستی قبيله ی ابوبکر را اثبات می کند . بنا بر این جایی برای افتخار نمی ماند .

آیا انتساب به ابوبکر برای امام صادق افتخار دارد یا به ولایت جدش امیر المؤمنین علیهما السلام ؟

چگونه ممکن است امام صادق به چنین مطلبي افتخار کرده باشد ؛ در حالی که این مطلب مخالف سیره آن حضرت بوده است . زیرا با مراجعه به سیره آن حضرت می بینیم که آن حضرت بالا ترین افتخار برایش قبول ولایت و امامت جدش امیر المؤمنین علیه السلام است نه ولادت از او به این حدیث توجه کنید که می فرماید:

ولایتی لعلي بن أبي طالب أحب إلي من ولادتي منه، لأن ولایتی له فرض وولادتي منه فضل .

ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای من محبوب تر از این است که او مرا به دنیا آورده است ؛ چرا که قبول ولایت او برای من واجب و فرزند او بودن امتیاز است .

الفضائل ، شاذان بن جبرئیل ، ص 125 و الروضة في فضائل أمير المؤمنين ، شاذان بن جبرئیل ، ص 103 و بحار الأنوار ، علامه مجلسي ، ج 29 ، ص 299 .

و همچنین نقل شده است که آن حضرت فرمود :

ولایتی لأبائي أحب إلي من نفسي ، ولایتی لهم تنفعني من غير نسب ، ونسبي لا ينفعني بغير ولاية .

ولایت پدرانم برای من ، دوست داشتنی تر از جان من است ، ولایت آن ها برای من فایده دارد ؛ حتی اگر نسبتی با آن ها نداشته باشم ؛ ولی نسبت با آن ها زمانی که ولایت آن ها را نداشته باشم ، برایم سودی ندارد .

مشكاة الأنوار ، علي الطبرسي ، ص 575 .

حال چگونه ممکن است که نسبت امام صادق با امیر المومنین افتخار نباشد؛ ولی نسبت با ابوبکر افتخار باشد؟

مخالفت با سیره و روش امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام

چگونه ممکن است امام صادق سیره و روش جدش امیر المؤمنین و مادرش فاطمه زهرا علیهما السلام را فراموش کرده باشد ؛ در صورتی که آن دو بزرگوار در تمام عمرشان لحظه ای با ابوبکر بیعت نکردند و خلافت او را به رسمیت نشناختند . که ذیلا به چند مورد در این باره اشاره می کنیم :

غضب فاطمه سلام الله علیها بر ابوبکر

بخاری در صحیح ترین کتاب اهل سنت بعد از قرآن می نویسد :

فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ .

صحیح البخاری ، ج 4 ، ص 42 .

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حال خشم و غضب ابو بکر را ترک نموده و بر او همچنان غضبناک ماند تا وفات نمود .

و طبق روایات صحیح السندي که در کتاب های اهل سنت وجود دارد ، ناراحت کردن فاطمه ، ناراحت کردن رسول خدا است و نیز غضب فاطمه ، غضب رسول خدا است . چنانچه بخاری نوشته است :

عَنْ الْمُسَوَّرِ بْنِ مَخْرَمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي .

صحیح البخاری ، ج 4 ، ص 210 .

از مسور بن مخرمه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود : فاطمه پاره تن من است ، هر کس او را به خشم آورد ، مرا به خشم آورده است .

و از طرف دیگر فاطمه زهرا سلام الله علیها به خداوند قسم یاد می کند که ابوبکر را بعد از هر نمازی نفرین کند و شکایت او را پیش پدرش رسول خدا (ص) ببرد .

ابن قتیبه دینوری در کتاب الإمامة و السياسة می نویسد :

فقال: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني، ومن أرضي فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟
قالا: نعم، سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وسلم، قالت: فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النبي لأشكونكما إليه.

فقال أبو بكر: أنا عائذ بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة، ثم انتحب أبو بكر يبكي، حتى كادت نفسه أن تزهد. وهي تقول: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها...

الامامة والسياسة، تحقيق الشيري، ج 1، ص 31.

فاطمه سلام الله عليها فرمود: شما را به خدا، آیا نشنیدید که رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) فرمود: خشنودي فاطمه، نشانه خشنودي من است و خشم فاطمه نشانه خشم من است، پس هرکس فاطمه را دوست داشته باشد، به درستي که مرا دوست داشته است، هرکس فاطمه را راضي کند، مرا راضي کرده است و هرکس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.
ابوبکر و عمر گفتند: بلي، ما از رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) اين مطلب را شنیدیم. فاطمه (سلام الله عليها) فرمود: پس من خدا و ملائکه را شاهد مي گیرم که شما دو نفر مرا ناراحت کرده و مرا خشنود نکردید، اگر پیامبر را ملاقات کنم، از دست شما شکایت خواهم کرد.

ابوبکر گفت: به خدا پناه مي برم از خشم خداوند و خشم شما اي فاطمه. ! سپس ابوبکر به شدت گریه کرد تا جایی که نزدیک بود جان بدهد. فاطمه سلام الله عليها فرمود: سوگند به خدا که بعد از هر نماز تو را نفرین خواهم کرد.
چگونه مي شود که حضرت صدیقه طاهره از ابوبکر غضبناک و به دنبال هر نماز بر او نفرین کند ولي فرزندش امام صادق به انتساب به او افتخار نماید؟

امیر المؤمنین علیه السلام، ابوبکر را خائن و دروغ گو می داند:

مسلم بن حجاج نیشابوري در صحیح مسلم می نویسد:

فَلَمَّا تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا....

صحیح مسلم، ج 5، ص 152، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء.

زمانی که رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) از دنیا رفت، ابوبکر گفت من جانشین رسول خدا هستم، شما دو نفر آمدید و (تو اي عباس) میراث پسر بردارت (پیامبر) را طلب کردی و این (علي عليه السلام) میراث همسرش از پدرش را طلب می کرد.
ابوبکر گفت که رسول خدا فرموده است: "ما ارث به جاي نمی گذاریم، هر آنچه از ما باقی می ماند صدقه است" شما دو نفر ابوبکر را دروغ گو، گناه کار، پیمان شکن و خائن می دانستید.

چگونه ممکن است، امام علي عليه السلام فردي را خائن و دروغگو بداند ولي فرزندش امام صادق عليه السلام بر خلاف جدش امیر المؤمنین علیهما السلام، به نسبتش با ابوبکر افتخار کند!

موضوع باشد

زکوة باسجاء با بیاضات

مجلس تحقیقات حضرت ولی عصر (عج)